

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶

(صفحه ۶۳-۷۸)

## تأملی در سیرالعباد سنایی و جاویدنامه اقبال لاهوری

حمید طاهری\* (دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی<sup>(ع)</sup>، قزوین، ایران)

مریم غفوریان\*\* (مدرس دانشگاه بین‌المللی امام خمینی<sup>(ع)</sup>، قزوین، ایران) (نویسنده مسئول)

داریوش گودرزی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خرم‌آباد، لرستان، ایران)

چکیده: سیرالعباد سنایی و جاویدنامه اقبال لاهوری، سفرنامه‌هایی روحانی و در حکم معراج‌نامه‌هایی هستند که با فرم و محتوایی زیبا آفریده شده‌اند. تأثیرپذیری اقبال در جاویدنامه از اندیشه‌های مولانا و سیرالعباد سنایی کاملاً مشهود است و راهنمای اقبال در این سفر روحانی، مولاناست. آبخشور آرا و تفکرات اقبال در وهله اول قرآن، احادیث نبوی و راهبری راهنما (مولانا) است و اساس هر دو داستان، ماجرای روح و احوال آن در سفری طولانی و پرمشقت است. هر دو شاعر از آثاری مانند معراج‌نامه‌های رسول اکرم<sup>(ص)</sup> متأثر بوده‌اند. با بررسی محتوای دو اثر، اعم از احوال روح، عالم مرگ، حیات پس از مرگ، بهشت و... می‌توان به مضامین، اغراض و معانی مشترک میان این دو سفرنامه دست یافت؛ اما به دلیل شرایط زمانی و مکانی متفاوت، تغییر و تحول، پیشرفت اندیشه و نگرشی که در زمانه اقبال حاکم شده است، به نظر می‌آید که وی بیش از آنکه مانند سنایی عارف باشد، همچون اندیشمند و مصلحی اجتماعی عمل می‌کند که میل دارد ردایل اخلاقی و نفس‌پرستی‌ها زایل گردد و با پیوند عقل جزئی به کلی، نیل به سرمنزله مقصود میسر شود. در این مقاله ضمن معرفی اجمالی این دو اثر، اشتراکات و افتراقات آن دو در برخی عناصر داستانی و محتوایی بررسی و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: سیرالعباد، جاویدنامه، درونمایه، محتوا، تطبیق، سفر.

ایران و شبه‌قاره از دیرباز تاکنون روابط تاریخی تنگاتنگی داشته‌اند. زبان فارسی نیز از زمان سلطنت هخامنشیان (قرن ششم پیش از میلاد) وارد این مناطق شد. ارتباط ایران با سند (پاکستان امروزی) علاوه بر اشتراکات سیاسی، تاریخی و فرهنگی، در حوزه ادبی نیز بسیار قابل تأمل و مطالعه است.

سیرالعباد سنایی و جاویدنامه اقبال لاهوری سفرنامه‌هایی تمثیلی به‌شمار می‌روند و اشتراکات فراوانی با یکدیگر دارند. عشق و ارادت اقبال لاهوری به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و تأثیر شگرف مثنوی و دیگر آثار مولوی بر اقبال، تا حدی است که اقبال در جاویدنامه از وی به‌عنوان «پیر» یاد می‌کند و به کمک او به سفر روحانی خود می‌پردازد. به‌واسطه همین ارادت، و به سبب تأثیری که سنایی بر مولوی دارد، اقبال تحت تأثیر سیرالعباد سنایی نیز، که سفرنامه‌ای روحانی و تمثیلی است، قرار گرفته است. مقایسه و بررسی دو اثر مذکور تا حدی می‌تواند در کنار بسیاری از تحقیقات به اثبات، تحلیل و بررسی رابطه عمیق ادبیات و فرهنگ ایران و شبه‌قاره بپردازد.

ایران و شبه‌قاره هند از دیرباز تاکنون با یکدیگر روابط تاریخی، فرهنگی و ادبی کهن و گسترده‌ای داشته‌اند. با توجه به روابط نزدیک دو سرزمین در ابعاد مختلف در طول تاریخ، همخوانی و مشترکات آثار فکری و ادبی آن‌ها امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر و در بحث ادبیات تطبیقی قابل تأمل و عامل ایجاد همبستگی است.

#### بیان مسئله

قصد و هدف ما در اینجا اثبات اثرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم اقبال از سنایی نیست. هدف، نشان دادن شباهت‌ها و مشترکات این دو اثر است؛ خارج از هر نوع ادعای اثرگذاری و اثرپذیری. شاید بهتر آن باشد که بگوییم زمانه سنایی و اقبال با شواهدی از برخی جهات شبیه به هم بوده است. زمینه‌های مشترکی نیز پیدایش چنین آثاری را سبب شده که آن‌ها را می‌توانیم بافت برون‌متنی بخوانیم؛ چه بسا در هر برهه‌ای از تاریخ یک کشور، اگر چنین شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیدا شود، تولید آثاری چون سیرالعباد و جاویدنامه نیز بعید نباشد. شاید این ادعا، لب سخن نظریه‌پردازان ادبیات تطبیقی مکتب امریکایی باشد؛ به‌هرروی شرایط و زمینه‌های یکسان، خلاقیت‌های هنری شبیه به هم را سبب می‌شوند. پر واضح است که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم سنایی و سیرالعباد را نیز بر جاویدنامه انکار نمی‌کنیم.

سنایی غزنوی، شاعر عارف قرن ششم، اثر معروف خود سیرالعباد را در نیمه دوم زندگانی اش سروده است. او که از یک سلسله اصول اخلاقی مبنی بر دانش نظری پیروی می‌کرد، در اواخر جوانی، صوفی زاویه‌نشین و وارسته از دنیا شد. این مرحله، به صورت کلی تحول افکار و زندگی حکیم سنایی را منعکس می‌سازد. در این تحول بزرگ فکری، سیرالعباد الی‌المعاد موقعیت خاصی دارد و در دوره حساسی قرار می‌گیرد. سیرالعباد آن مرحله‌ای است که حکیم سنایی از دوره شاعرانه خالص جوانی به دوره صوفیانه انتقال می‌یابد.

محمد اقبال لاهوری نیز یکی از اندیشمندان معاصر و شاعر پارسی‌گوی پاکستانی (۱۲۵۶-۱۳۱۷ش) است که به اشعار مولوی دلبستگی بسیار داشت. او به بیدار کردن هم‌وطنان خویش و متحد ساختن مسلمانان جهان همت گماشت و اندیشه‌های خود را در قالب شعر فارسی ریخت.

در سیرالعباد، شاعر با اتکا به دانش عصر خویش و مفاهیم فلسفی، جهان‌شناسی و روان‌شناسی آن زمان، داستان یک سفر روحانی را با وصف باد آغاز می‌کند. باد که می‌تواند نماد روح باشد با راهنمایی شعور، جهان نفس اسیر در بند عناصر و طبایع را به ترتیب با عبور از چهار مرحله خاک، آب، باد و آتش پشت سر می‌گذارد. در مرحله بعد با عقل سر و کار دارد. روح، در ده فلک روحانی سیر می‌کند که می‌توان آن را با ده فلک جهان‌شناسی قدیم تطبیق داد. در بخشی که میان فلک الافلاک و عقل کل است، به یکی شدن رهبر و مسافر می‌رسیم و بالأخره در منزل دهم، به توحید (وحدت) و هویت حقیقی خود می‌رسد؛ سپس به جهان محسوسات برمی‌گردد. از سوی دیگر، مولوی، استاد روحانی اقبال، نیز این سیر معنوی را در «مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۹۰۰-۹۰۵» به روشنی بیان داشته است. اقبال لاهوری نیز این مضمون را در معراج‌نامه و جاویدنامه به صورت غیرمستقیم از سنایی گرفته است. اقبال در جاویدنامه بسیار متأثر از سیرالعباد سنایی است؛ حتی در عبور از افلاک، ترتیب گذشتن از تنگناها، رهبری پیر و مراد، توجه به عقل و خرد، تقدیر و... شباهت‌هایی قابل توجه بین دو اثر دیده می‌شود.

نکته حائز اهمیت اینکه تجربه روحانی سنایی حالت تمثیلی دارد؛ در حالی که تخیل فعال اقبال، بیشتر جنبه فکری - خیالی داشته است. او این اثر را برای جاوید، پسرش، سروده است. اقبال همچنین نظریه وحدت اسلامی خود را شرح می‌کند و ارادت خویش را به بزرگان نشان می‌دهد. این نظریه، که سنایی آن را در دنیای پر رمز و راز خود پخته‌تر بیان می‌کند، ریشه در مخزن عمومی و بزرگ اطلاعات و احساسات انسان‌ها از تاریخ ازلی آفرینش (کهن‌الگو) دارد. در سراسر جاویدنامه، اندیشه‌هایی مسلمانان از بیگانگان، بروز و ظهور یافته است که شاید بی‌شباهت به بیگانگی روح انسان در این دنیای

مادی بیگانه در سیرالعباد سنایی نباشد. اقبال به همراه مولانا به گُرّات مختلف سفر می‌کند و در آنجا با روح مجسم افراد گونه‌گون، اعم از کافر و اهریمن، مؤمن و اهورایی ملاقات می‌کند. او برعکس سنایی که برای رسیدن به وحدت تا فلک دهم (فلک‌الافلاک، عقل کل) صعود می‌کند، سیاحت علوی خود را فقط به شش سیاره محدود ساخته و از دوزخ و اعراف دیدن نکرده است و در این داستان، افرادی را که می‌خواسته در دوزخ نشان دهد، در فلک زحل در یک قلزم خونین و در حال شکنجه و عذاب به تصویر کشیده است (عبدالحمید، ص ۳۸).

این دو شاعر در آثارشان، که هسته اصلی و مضامین مشترک آن‌ها، معراج ارواح به سوی عالم جان است، با شرح زندگی مسافران مسیر کمال، مضامینی مانند چگونگی خلقت و هبوط آدمی، فضایل و رذایل اخلاقی در سیارات علوی، بهشت، جهنم، طی موانع و مشکلات راه سلوک با همراهی پیر و مراد، تفکر در چگونگی تکامل روح آزادی و آزادگی، وارستگی و پویایی در مسیر حق و ایمان حقیقی را سرلوحه افکار خویش قرار داده‌اند و آموزه‌ها و سیر روحانی خود را در معراج‌نامه، به شیوه‌ای نمادین در قالب سفرنامه‌ای روحانی به افلاک و سیارات به عرصه سخن آورده‌اند.

همان‌طور که پیش از این گفته شد، در داستان‌های سیرالعباد و جاویدنامه، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی وجود دارد که می‌توان به مطالعه تطبیقی آن‌ها پرداخت؛ مواردی مانند بیان افکار و روحیه والای عرفانی دو شاعر در لابه‌لای تمثیل‌های گوناگون، علل سفر، نوع داستان‌ها، قهرمان سفر، راهنما، مراحل و موانع سفر و مقصود سالکان که پس از طی مراتب و منازل تمامی صفات رذیله را زایل می‌سازند.

#### پیشینه پژوهش

مریم مشرف (۱۳۸۶) در مقاله «سیرالعباد سنایی و کمندی الهی دانت»، وجوه اشتراک و افتراق دو اثر را بررسی کرده و با توجه به فضل تقدم سنایی بر دانت، این مسئله را مطرح کرده که سنایی می‌تواند الگوی دانت باشد. فهیمه حیدری (۱۳۹۱) در مقاله «تطبیق کمندی الهی دانت با جاویدنامه اقبال لاهوری» به تطبیق این دو اثر از نظر عناصر داستان پرداخته است. پایان‌نامه‌ای هم با عنوان «تحلیل سیر آسمانی در ارداویراف‌نامه، سیرالعباد و جاویدنامه» (۱۳۹۰) از موحده کنعانی به رشته تحریر درآمده و او به این نتیجه رسیده است که زمان، مکان، عقاید مذهبی و آداب و رسوم اجتماعی، شیوه‌های بیان موضوع و... در شکل‌دهی این آثار و تفاوت‌های ساختاری و محتوایی آن‌ها همواره نقشی اساسی ایفا می‌کند. ما در مقاله حاضر بیشتر به اشتراکات این دو منظومه و آن‌ها هم از نظر سیر داستانی و سفر روحانی پرداخته‌ایم و

رویکرد ما زمان، مکان یا آداب و رسوم اجتماعی نبوده است. فرزاد قائمی (۱۳۸۸) در مقاله «تحلیل سیرالعباد الی المعاد» سنایی به این موضوع اشاره دارد که این اثر درون‌مایه‌ای جهانی و در ادبیات شرق و غرب خاستگاه کهن‌الگویی عمیقی دارد. نویسنده در تحلیل نیز از روش «نقد اسطوره‌ای» استفاده کرده است. عباس خانقی (۱۳۹۴) در مقاله «مقایسهٔ ارداویراف‌نامه با سیرالعباد سنایی» این دو اثر را از نظر پیر و مرشد معنوی و نظریهٔ مراتب عقول بررسی کرده است.

### بررسی دیدار روح با سالک در سیرالعباد و جاویدنامه

یکی از بن‌مایه‌های اصلی اغلب داستان‌های رمزی، دیدار روح یا نفس سالک با اصل آسمانی خویش است. این اصل آسمانی با تعلیم و هدایت خود، نفس را برای کوچ از غربت زمینی تشویق و راهنمایی می‌کند. همان‌طور که در جاویدنامه و سیرالعباد هم تصریح شده، فرشته‌ای در پیکر انسانی و در نقش پیری روحانی در عالم مثال، در افق دید روح سالک ظاهر می‌گردد. نمونه‌هایی از دیدار با فرشته را در آثار پیش از اسلام نیز می‌توان مشاهده کرد؛ مانند سفر زردشت به ایرانویج که در مرکز عالم قرار داشت و دیدار وی با امشاسپندان و حصول پیامبری او (پورنامداریان، ص ۲۹۱). همچنین صورت مینوی هر نفس بشری همان دَناسْت که روح بر پل چینوت با او دیدار می‌کند. این دَننا را می‌توان من ملکوتی دانست که مبدأ و منشأ من بشری و زمینی است و هم من مثالی است که با طباع تام با طبیعت کامل هر مسمی که در حکمت اشراق نیز وجود دارد، یکی است.

سفرهای روحانی چون سیرالعباد، جاویدنامه و مانند آن‌ها به روح آگاه می‌آموزند که برای رهایی از غربت و تبعیدگاه جسم، بهتر است خود را با پیوستن به اصل مشرقی خود از جسم و قوای مختلف آن، که هر یک چون بندی پای او را محکم به جهان خاک بسته است، برهاند. همان‌گونه که در مراحل این دو اثر مشهود است، روح در عروج به سوی وطن و جایگاه اصلی خویش پله‌پله از این دو زندان عالم کبیر (معسوسات) و صغیر (زندان جسم)، موانع نفسانی و علایق مادی، ابتدا به سوی عالم مثال و آنگاه عالم انوار و فرشتگان، یعنی انوار مدبره و عالم نفوس انسانی و بعد عالم عقول مجرده (انوار قاهره) صعود می‌کند (همو، ص ۳۳۱).

بسیاری از مبانی این افکار و مانند آن‌ها در ادیانی مانند دین مانی، که متأثر از عقاید گنوسی، ماندایی، عیسوی و زردشتی بود، نیز وجود دارد. گنوسیسم<sup>۱</sup> در نخستین سده‌های بعد از میلاد مسیح که

1. Gnosticism.

پیروان آن‌ها نظریات مسیحیت را با اساطیر بت‌پرستان شرقی یونانی و برخی از اندیشه‌های فلسفی افلاطونیان، فیثاغورثیان و نوافلاطونیان تلفیق کرده بودند، ظهور کرد. اساس این مکتب بر مکاشفه و اشراق، معرفت اشراقی، عقاید مخصوص تکوینی و همچنین بر ثنویت (خیر و شر یا نور و ظلمت) استوار شده است (برنامقدم، ص ۹-۱۰). گنوسیسم، دین مانی و فرّق مبتدعه نصرانیت را تحت الشعاع قرار داد. از نگاه تقی‌زاده، باور داشتن به هفت قوه خالقه، که ظاهراً منشأ آن‌ها عقاید بابلی راجع به تأثیر سبعة سیاره است، و خلاص و نجات روح انسانی از عالم مادی شرّ و عودت او به عالم بالا، در واقع اصول جوهر مرکزی عقاید گنوسی است که از تأثیر فلسفه جدید یونان به خصوص افلاطون مایه گرفته است. بنابر آن عقیده، وسایل برگشتن روح به عالم نور بیشتر عبارت از معرفت به حقایق، زهد در دنیا و امساک از معاشرت جنسی است (تقی‌زاده، ص ۳۳-۳۴). مانی مانند معاصران خود و بیشتر به این سبب که در بین‌النهرین، سرزمین پرستش اعداد، رشد کرده بود، به ستاره‌شناسی اعتقاد داشت. در تعلیمات مانی، مطالب متعددی دیده می‌شود که با علائم بروج دوازده‌گانه، از جمله تقسیم‌بندی دوازده صورت منطقه البروج بین پنج دنیای ظلمت ارتباط دارد (ویدن‌گرن، ص ۹۴-۹۵). عبور از افلاک سبعة و خصوصیات هرکدام از سیارات و منطقه البروج در جاویدنامه، در جریان سیر روحانی سالک به تفصیل شرح و در سیرالعباد نیز عبور از هرکدام توسط قهرمان داستان (عقل) بیان شده است. شاهد آسمانی که محبوب و مقصود سالک است، در واقع حقیقت نفس یا من برتر و آسمانی اوست و همان فرّورتی یا فرّوهر یا صورت مینوی یا ارواحی است که در واقعه الست خداوند از آن‌ها پیمان گرفت. این صورت مینوی یا من برتر، به صورت انسان جسمانی است؛ اما اعضا و قوای آن لطیف و نورانی است.

این عاقله پیر نورانی، جوهر خرد یا همان آگاهی تکامل یافته، به مدد قوه ناطقه که نمایانگر کمال معنوی است، با سنایی گفت‌وگو می‌کند. این بیان، یادآور سخنان فلاسفه یونان باستان به‌ویژه فلوطین درباره کیفیت ایجاد عقل است. فلوطین، عقل را نتیجه صفت حق و نه مخلوق آن می‌شمارد و آن را نتیجه جوشش فیض احد می‌داند که در رأس هرم آفرینش قرار دارد (پورجوادی، ص ۱۵). او هم عقیده با فیلسوفان مکتب اشراق از عقل به‌عنوان پیری یاد می‌کند که قادر است سالک را تا مراحل از راه هدایت کند. این «عقل» در سیرالعباد نقش مرشدی راهبر را یافته و شباهت عجیبی به پیری دارد که در رساله حی بن یقظان نمادی از عقل فعال است. این پیر نورانی باید دست سالک را بگیرد.

مبحث طباع تام از قرن ششم هجری به بعد در آثار فلاسفه و حکمای اشراق مطرح شده است.

«آنان به یک هادی آسمانی اعتقاد دارند که انسان را در وصال به حقیقت یاری می‌کند و سرانجام سالک با او

متحد می‌شود... طباع تام همان حقیقت ملکوتی و انانیت آسمانی هر فرد است که فرد پس از هبوط در عالم جسمانی از آن جدا شده و به این دلیل همیشه در جست‌وجو و بازیافتن آن است. طباع تام همان روحانیت انسان است که مدبر حیات معنوی و عقلی اوست» (نصر، ۷۸-۸۵).

دقیق‌ترین بحثی که دربارهٔ هویت طباع تام شده، در کتاب غایة‌الحکیم منسوب به مجریطی است، که بر اساس آن طباع تام همان حقیقت ملکوتی و انانیت آسمانی هر فرد است که نفس پس از هبوط در عالم جسمانی از آن جدا می‌شود و بدین دلیل همیشه در جست‌وجوی آن است. عقیده به اینکه روح انسان قبل از دخول به بدن، در عالم ملکوتی منزل داشته و پس از هبوط به دو قسمت شده و یک قسمت وارد بدن گردیده و قسمت دیگر به صورت فرشتهٔ آن روح در عالم بالا باقی مانده و به نیمهٔ زمینی خود دائم متوجه است و نیز به هدایت او به منزلگاه اصلی خود می‌کوشد، در کیش زردشتی هم رواج داشته است و جنبهٔ ملکوتی روح را «دَننا» می‌نامیدند. به عقیدهٔ هانری کرین، فرشته در بردارندهٔ همهٔ نیروهای است که مفهوم طباع تام نزد حکمای باستان از آن برخوردار است (ابن سینا و تمثیل عرفانی، ص ۲۰۵).

طباع تام، در فلسفه و حکمت، و پیر و مراد در عرفان، یکی از اساسی‌ترین مباحث سلوک است. این راهنما، راهنمای درونی است و در سیر و سلوک نوافلاطونی و اشراقی بسیار ارزشمند و بااهمیت است. نفس عارفان با عقل فعال در ارتباط است. فرشتگان را می‌شناسد و از وجود آن‌ها در سیر و سلوک درونی کمک و مدد می‌گیرد. طباع تام همان روحانیت انسان است که مدبر حیات معنوی و عقلی اوست. همچنین مرتب‌ی اصلی نفس است که آن را از حال طفولیت به مقام علم و دانش ارشاد می‌کند. استاد و هادی درونی در واقع اوست.

با نظر به اینکه گذر از مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر و پیمودن مراحل مختلف، همگی در مقولهٔ سفر می‌گنجد، سفر روحانی به‌طور طبیعی برای بشر اجتناب‌ناپذیر است که بن‌مایهٔ اصلی این دو اثر است و در واقع ضرورت مرگ و احساس ادامهٔ حیات حتی پس از مرگ، دلیل خلق این سفرنامه‌های روحانی می‌تواند باشد.

## ۲. مرگ عرفانی و سفر روحانی

میل بازگشت به سرآغاز، در عرفان اسلامی با مقولهٔ طلب و یادآوری عهد الست عجین است و این اساسی‌ترین بن‌مایهٔ سیرالعباد و جاویدنامه را تشکیل می‌دهد. دعوت به سفر می‌تواند صرفاً کششی درونی باشد که مسافر را به هجرت و رفتن می‌خواند. آرکی‌تایپ صعود یا سفر در این آثار، قصهٔ سالکی

است که از «من» یا «اگو» می‌خواهد به ناخودآگاه یا «سلف<sup>۱</sup>» برسد. این همان اصل تفرید و خویش‌شناسی است. مسیر کمال و شناختن ابعاد ناشناخته یا سایه است. این بن‌مایه در هفت پیکر نظامی به خوبی با شرح و بسط و با زبانی کاملاً سمبلیک آمده است. بهرام نیز در پایان به غار خویشتن می‌رود و هیچ‌گاه بر نمی‌گردد و نباید هم برگردد. زنان قصرهای رنگارنگ بهرام، نماد «آنیما<sup>۲</sup>» یا بعد زنانه اویند و شرط رسیدن به خویشتن و ناخودآگاهی، رویارویی با این ابعاد ناشناخته وجود است.

مثنوی‌های سیرالعباد سنایی و جاویدنامه اقبال، بر کهن‌الگو یا آرکی‌تایپ صعود تأکید دارند و چون این کهن‌الگو جهانی است، برای آدمیان سرتاسر جهان، مؤلفه و موضوعی آشناست و در بسیاری از متون ادبی مهم جهان مطرح شده است. در هر دو اثر، سفر سنایی و اقبال به افلاک است. با این تفاوت که سنایی در سفر روحانی خویش از هفت فلک گذشته و پس از توصیفات بهشت، دوزخ، دد و دام و سپس فلک‌الافلاک (نفس کل) و ملاقات با آن، به مرحله فناء فی الله می‌رسد. با کمی تأمل در این توصیفات، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که آبشخور آرا، تفکرات و توصیفات سنایی، قرآن، احادیث و روایات اسلامی است و بسیاری از آن‌ها مبانی کلامی و فلسفی دارند و البته به دلیل رسوخ و ورود اسرانیلیات به متون اسلامی، برخی از این تفکرات نیز وارد این آثار شده است. در مقابل، جاویدنامه با شباهتی شگفت به سیرالعباد سنایی، عبور از افلاک (فلک‌ها، سیارات علوی، تصاویر نامعقول و شخصیت‌های سمبلیک و رمزی) را مطرح می‌سازد و جالب توجه اینکه مضمون سفر در برخی از افلاک، مثل فلک زهره و زحل، مشتری و... بسیار شبیه سیرالعباد است؛ با این تفاوت که سفر اقبال بیشتر خیالی و حاصل رؤیای اوست، جنبه تعلیمی دارد و به نظر می‌رسد که تقلیدی باشد؛ اما به گفته خود سنایی، وی تجربه سفر روحانی و سیر و سلوک را داشته و گویا این سفر و بسیاری از مراحل آن را شخصاً تجربه کرده است. حتی تصاویر، جهنم در سیرالعباد یا بهشت در هر دو اثر را به گونه‌ای رمزی و به زبان اشارت که خاص عرفان و سیر روحانی و حامل هزاران معنی، مفهوم و پیغام است، برای مخاطب به نمایش می‌گذارد. میل بازگشت به سرآغاز و موتیف مرگ و حیات دوباره در هر دو اثر می‌تواند متأثر از تعالیم دینی، از جمله داستان معراج پیامبر یا رگه‌هایی از تفکرات مانوی و زردشتی باشد. آثاری مثل کمندی الهی دانته که روح دینی در آن‌ها جاری است، بسیار به سیرالعباد نزدیک است و نیز بسیاری از معراج‌نامه‌های ادبیات غرب نیز که روح مسیحیت بر آن‌ها مسلط است، دارای همین خصوصیات است.

1. Ego.

2. Self.

3. Anima.



## ۳. پیر و مراد

سفر بی پیر ممکن نیست؛ بسیاری بی راهنما قدم در راه نهاده‌اند و به خویش اهتمام ورزیده‌اند؛ اما به سر منزل نرسیده‌اند. کسی که مثنوی سیرالعباد را با تأمل مطالعه کرده است، می‌داند که این اثر کاملاً سمبلیک است. نمادها، بی‌وقفه و جای به جای، درک این اثر را دشوار می‌سازند. تا نمادها رازگشایی نشوند، برطرف کردن دشواری و موانع درک متن میسر نمی‌شود.

انتخاب پیر در سیر روحانی با خودشناسی ارتباط بسیار نزدیک دارد. او با کنکاش به شناخت خویش دست می‌یابد. «همه حکمت مشرقی ابن سینا و به‌طور کل سینانیان، از نظر معرفتی بر علم حضوری یا شناخت نفس به خویش مبتنی است» (کربن، ص ۳۵).

سهروردی در تلویحات، در قالب یک رؤیا توضیح می‌دهد که چگونه تمامی راز و رمز معرفت در خودشناسی است. در رؤیای ابن عربی، آنچه بر او ظاهر شد و نمود یافت، خود ابن عربی بود که در صورت پیامبر بر او نمود پیدا کرد. مطالب بایگانی‌شده در ناخودآگاهش به‌صورت یک کتاب به نام فصوص الحکم به او عطا شد تا آن را برای مردم بیان و تفسیر کند.

در سیر و سلوک، اصل خود سالک است و تلاش، کنش، کوشش و سیر صعودی و کمالی وی در مسیر معرفت، سبب پدیداری پیر و راهنمای غیبی بر او می‌شود. در تمثیل پادشاه و کنیزک نیز چنین است: «همین که شاه از حصار خود، یعنی حیطة دانسته‌ها، خارج می‌شود، کیفیتی و رای تعینات، به‌صورت پیری غریب بر او تجلی می‌یابد» (مصفا، ص ۲۵).

در سیرالعباد سنایی و جاویدنامه اقبال لاهوری در طی سفر، سالک به راهنمایی پیر و مراد از مراتب مختلف آفرینش می‌گذرد تا به وصال وجود مطلق برسد. سفر سنایی و نفس انسان و وصف باد، می‌تواند یادآور لحظه نخست آفرینش انسان و توصیف مراتب روح حیوانی و سپس مرحله آگاهانه و عقلایی آفرینش بر اساس الگوی حکمت مشایی و عقول عشره باشد که طی آن، سالک و رای زمان و مراتب آفرینش مادی می‌ایستد. توصیفات سنایی در این خصوص این نکته را اثبات می‌کند:

رو که اکنون به جان بیوستی      که ازین رسته خسان رستی

(سنایی ۲، ص ۲۰۳-۲۰۴)

جایی دیگر در سیرالعباد سنایی با همراهی راهبر خود، عقل مستفاد، که پیر و لطیفه‌ای نورانی و عقل کل است، به‌سوی معاد قدم برمی‌دارد. پیر به او می‌گوید: «سوی شهر قَدَمِ قَدَمِ بردار» (سنایی ۲، ص ۱۲۲).

زمانی که سنایی از مرحلهٔ نفس حیوانی (من)، به ستوه آمد و خود را به سمت بالا و عالم علوی مایل یافت، نفس ناطقه به وی نظر کرد. در نهایت با یاری رهبر به راه باریکی، میان تاریکی‌ها (تاریکی نفس حیوانی) برخورد تا از زمان و مکان و ماده گذشت. پیر اصل آسمانی خود سالک است؛ نه کس دیگر (همو، ص ۱۲۱).

در جاویدنامه نیز حکایت همین‌گونه است. راهنمای اقبال، مولوی است که به همراه او به کُرَات مختلف سفر می‌کند و در آنجا با روح کافر و مؤمن ملاقات می‌کند. روح مولانا از پس کوهی مانند خورشید روشن و درخشان ظاهر می‌شود و اقبال شروع به پرسیدن سؤالاتی از او می‌کند. مولانا هم به او پاسخ می‌دهد (اقبال لاهوری، ص ۳۳۶).

بعد از آن، اقبال می‌بیند که شرق و غرب در نور غرق می‌شود و زروان، که روح زمان و مکان است و به همه چیز تسلط دارد، به هیئت فرشته‌ای فرود می‌آید. اقبال را از خود بی‌خود می‌کند و باعث می‌شود که او تسبیح و زمزمه ستارگان را بشنود و به سیر در سیارات بپردازد (اقبال لاهوری، ص ۳۴۰-۳۴۱).

در نهایت اینکه گذشتن سنایی و اقبال از هرکدام از سیارات و عالم علوی، خود حاکی از توجه نداشتن به روح زمان، مکان و ماده است که در سیر و سلوک روحانی، معراج و عالم پس از مرگ وجود دارد. در سیرالعباد، سالک در یادآوری آفرینش خود، به تضادها و تقابلهای متعدّد وجود انسانی اشاره می‌کند. برای رهایی از تقابلهایی که از کثرت یا هبوط انسان به زمین حاصل شده‌اند، با پیر و راهبر خود ملاقات می‌کند و به‌طور آگاهانه و ارادی از طریق شریعت و طریقت، پا در سیر و سفر صعودی می‌گذارد. سفر روحانی در سیرالعباد و جاویدنامه یادآوری ریشه‌های یکپارچگی و وحدتی است که انسان پیش از این در زمانی دور همچون بهشتی در آن با آسودگی خیال می‌زیست. پیمودن چرخهٔ صعودی و بازگشت به حق تعالی به دو صورت «غیرارادی و مرگ» و «اختیاری» است. در واقع سنایی و اقبال در آثارشان از طریق اندیشه‌های عرفانی و نیروی کشندهٔ درونی به تولّدی دوباره معتقدند و در مرحلهٔ طلب، برای وحدت و پیوستن به مبدأ هستی تلاش می‌کنند. آن‌ها در این معراج‌نامه‌ها با بازآفرینی داستان خلقت به نیاز انسان به کمال‌طلبی، آگاهی، وحدت و خلاص شدن از تقابلهای و تضادها اشاره دارند. به تعبیری، سیر در افلاک و سخنانی که بین عناصر و شخصیت‌های این دو داستان رد و بدل می‌شود، حاکی از آن است که سنایی و اقبال پس از آگاهی یافتن از تضادهای درونی خویش، سفر به مبدأ را آغاز می‌کنند و میل بازگشت به سرآغاز، تلاشی برای از بین بردن احساس دوری و حقارتی است که انسان در هبوط متحمّل می‌شود و سپس از راه دین، عرفان یا تخیل سعی می‌کند آن را مرتفع سازد.

سنایی در سیرالعباد می‌گوید که چون از مرحلهٔ نفس حیوانی عبور کردم و خود را به طرف بالا مستعد دیدم، نجات یافتم و به عبارتی دیگر، او با رؤیا و تخیل فعال سعی می‌کند این احساس حقارت ناشی از هبوط را مرتفع سازد. اقبال نیز در جاویدنامه از تنهایی، هبوط و تناقضات درونی به درگاه خدا پناه می‌برد (اقبال لاهوری، ص ۳۲۹). او از خداوند طلب آگاهی یافتن از اسراری را می‌کند که عقل از درک آن‌ها عاجز است (همو، ص ۳۳۱).

### پیر و حوادث سفر

راهنما در این دو اثر با جلوه‌هایی مختلف حضور دارد. او بدون حرف و کلام، از ضمیر رهرو باخبر می‌شود و تأویل همهٔ رازها و نمادها را می‌داند. شخصیتی که در ابتدای سفر و در نقطهٔ تاریک و هولناک به یاری سالک می‌آید و با تعلیم و هدایت خود، وی را برای کوچ از غربت زمینی راهنمایی می‌کند، فرشته‌ای است که در پیکری انسانی و در نقش پیر و راهنمای روحانی در برابر چشم سالک ظاهر می‌گردد (سنایی ۲، ص ۱۲۰) سالک هم سر در قدم او می‌نهد و تسلیم امر وی می‌شود.

عقل فلسفی اقبال بی‌گمان مسبب اصلی طرح پرسش‌هایی است که اگرچه مانعی بر سر پذیرش دعوت نیست، ممکن است شروع سفر را به تعویق بیندازد؛ اما او نیز مانند سنایی پیشنهاد سفر را به جان می‌پذیرد و راهی سیاحت در عالم غیب می‌شود (اقبال لاهوری، ص ۳۳۶).

این پیر و راهنما می‌تواند سمبلی از خودآگاهی و خویش‌شناسی انسان باشد که به فرد کمک می‌کند تا به درون خود بنگرد. فرایند تفرید و دور شدن از تعلقات نفسانی و مادی می‌تواند فرد را به سمت ملاقات با پیر درونی خود که آن هم جنبهٔ آرکی‌تایپی و حافظهٔ جمعی و عرفانی دارد، سوق دهد (مورنو، ص ۴۵). آنان که با آثار اقبال آشنا هستند، می‌دانند که در شعر او با وجود وفور اندیشه و تخیلات گوناگون، موضوع «خودی» برجسته است. «خودی» در فلسفهٔ اقبال مفهومی است که محور تفکرات او را شکل می‌دهد. همچنین می‌توان آن را تا حدودی با تعریفی که از «نفس» در فلسفه آمده، نزدیک دانست.

«خودی» و خویش‌شناسی در سیرالعباد سنایی نیز مهم‌ترین اولویت است. در این منظومه خویش‌شناسی درونی انسان در خواب‌ها و حالات حاصل از مراقبه و مکاشفه به صورت پیری دانا مجسم می‌شود. این نور خدایی در تمام دشواری‌های راه با سالک است (سنایی ۲، ص ۱۹۰). نقش پیر در معراج سنایی سخت کلیدی و مهم است و بی حضور او سنایی را یارا و همت پای در راه نهادن نیست.

#### ۴. عبور از افلاک و مراحل سلوک

در سیرالعباد، عبور سالک از هفت فلک بسیار شبیه عبور اقبال از شش فلک است. وی با گذشتن از هر فلک، از شریکِ رذیله اخلاقی و تعلق نفسانی که مانع صعود وی به عالم وحدت می‌شد، رها می‌گردد. با عبور از فلک قمر با راهنمایی «پیر» پا بر سر نهنگ نفس می‌گذارد (رک: سنایی، ۱، ص ۲۰۲).

تیرگی راه و تمثیل چاه، یکی از دقیق‌ترین نمادسازی‌های این سفر است. چاه در خواب‌گزاری به شیوه یونگ، نماد جهان رحمی است و نیز می‌تواند نشانه‌ای از تیرگی و ناشناختگی جهان ناخودآگاه باشد. اگرچه سنایی در چاه قرار ندارد و از بالا به آن می‌نگرد، با درگذشتن از تیرگی آن به خویشتن خویش دست می‌یابد و بر خود چیره می‌شود. همچنین فرود آمدن سنایی در وادی آفتاب که در تعارض با چاه است، نمادی از خودآگاهی و خویشتن‌شناسی است. اقبال نیز درست مانند سنایی پس از چندی از ظلمات به روشنایی و تولد دوباره می‌رسد.

فرشته راهنما، که نفس عاقله و تحقق من آسمانی است، در منتهای یأس، که ناشی از اسارت در زندان عالم کبیر و صغیر است، بر سنایی ظاهر می‌گردد. این من، با طباع تام هر مسی یکی است (پورنامداریان، ص ۳۲۴).

سنایی در فلک عطارد به وصف افراد مقلد و تنبل که جانیشان مانند دود است، می‌پردازد. سپس به همراه پیر به فلک زهره می‌رود و صفت فلک زهره و طبایع آن را بیان می‌کند و وصف کسانی را می‌آورد که چشمشان دو و قبله‌شان چهار بوده و خود را در بند آخشیج و طبیعت مقید ساخته‌اند. در فلک آفتاب نیز به وصف منجمان و مردمان دون که قبله‌هاشان افزون است و آن‌ها راه را به کلید و سر را به کلاهی می‌فروختند، می‌پردازد. در فلک مشتری ریاکاران و خودنمایانی را وصف می‌کند که مردمی روشن اما تیره‌ذات همچون شمع بودند و اصل خود را فدای خودی می‌کردند و تن آن‌ها زیر و دلشان در زبر بود و پس از آن به فلک زحل رفته، به توصیف خودپرستان و خودشیفتگان می‌پردازد.

در منطقه البروج نیز، که عالم ملکوت است، به همراه پیر، مقلدان را می‌بیند. آن‌ها در حال نماز خواندن، نیکوروی، زهره طبع و آفتاب‌وش‌اند. پیر، آن‌ها را ره‌نشینان حق تعالی می‌خواند. در سیرالعباد پیر در مراحل پایانی راه ضمن اشاره به دشواری عبور از منزلی که در پیش است (فلک البروج) بلندهمت‌ی و استواری را به مسافر توصیه می‌کند (سنایی، ۲، ص ۱۵۱).

در فلک الافلاک (جایگاه نفس کل) پیر می‌گوید:

چو پدر دیدی از پسر بگذر بر لب کوثر آب شورمخور / از بی آنکه اهل بینش اوست مالک کل آفرینش اوست

(همان‌جا)

بعد از آن به وصف عقل کل و کزوبیان می‌پردازد و مسافر را بدانجا بازگشت می‌دهد (همو، ص ۱۵۲). مسافر در نهایت به منبع و کانون نور و محل تجلی عقل کل می‌رسد. به کمک پیر، غرایز را تعدیل می‌کند و نفوس شریر را، که به صورت حیواناتی موذی درآمده بودند، به زیر پا درمی‌آورد. در جاویدنامه نیز مولانا در تمام مراحل، همراه اقبال است و به کمک و راهنمایی او می‌شتابد. در فلک عطارد سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی)، در مقام پیشوا و امام ایستاده و نماز می‌خواند. در این صحنه از داستان می‌توان به اثرپذیری اقبال از ادب پارسی ایران و حتی اثرپذیری از شخصیت‌های مذهبی - سیاسی چون سید جمال‌الدین پی برد. در اینجا ترک سالار، سعید پاشا، از شخصیت‌های مسلمان مبارز، با از خود بیگانگی در جنگ و جهاد است و به سید جمال‌الدین اقتدا می‌کند. وی بر این باور است که پیشرفت بدون ایمان و عشق بی‌فایده است و باید زیرکی غریبان و عشق شرقیان را برای دست یافتن به عالمی دیگرگونه و برتر با هم درآمیخت (اقبال لاهوری، ص ۳۶۳).

اقبال از طرف دیگر، سید جمال‌الدین را به‌عنوان نمادی از مجاهده و رهبری سیاسی - مذهبی معرفی کرده که علاوه بر ایران، هند و پاکستان به تمامی اهالی مشرق‌زمین، پیغام می‌دهد که از کفر برگردید. سپس با همراهی و رهبری پیر، موضوعات مهمی همچون اشتراک و ملوکیت، سلطنت شرق و غرب، محکمات عالم قرآنی، خلافت آدم، حکوت الهی و... را طرح می‌کند.

او در فلک زهره با اقوام و ملل مختلفی، مانند مصر، یمن، عراق و... روبه‌رو می‌شود که دین را مانند بندی بر پای می‌دانند و پرستش بت‌ها و خدایان دوره جاهلیت در بین آن‌ها رایج است. در جای دیگر با روح فرعون، که نماد کفر و جهل است، مواجه می‌شود و لشکریانش را، که در جنگ با موسی (ع) بودند، می‌بیند که از نور و ید بیضای موسی در شگفت می‌مانند. در اینجا روح فرعون از اینکه دین، عمر و عقل خود را از دست داده، اظهار تأسف و پشیمانی می‌کند و دیگر کافران را به عبرت‌گیری دعوت می‌کند (همو، ص ۳۸۲).

مرحله بعد، ورود به فلک مریخ و عبور از آن است. مردم آنجا بسیار متمدن هستند. به علم و هنر توجه دارند و برعکس زمینیان، نشان در بند دل است. شاید اقبال به‌صورت نمادین، مدینه فاضله‌اش را در بین سرزمین‌ها، ایران می‌داند. نکته قابل توجه اینجاست که مولانا او را متوجه این عالم می‌کند (همو، ص ۳۸۸).

گویا اقبال می‌خواهد آگاهانه اصل تهذیب نفس، دل بریدن از تعلقات، توجه به درون، عشق و لحظه صعود روحانی را از همین سیاره (که اهالی آن فارس‌زبان، حکیم و خردمند هستند) آغاز کند؛ زیرا

او به سخنان حکیم مریخی که زمینیان به‌طور کامل مسئله تقدیر را درک نکرده‌اند و خود را از آزاداندیشی محروم ساخته‌اند، اعتقاد دارد (همو، ص ۳۸۹).

اقبال در جاویدنامه در فلک مشتری با روح سرگشته و دورمانده از بهشتِ حلاج، غالب دهلوی و... ملاقات می‌کند. او از حلاج و تقدیر صحبت می‌کند و دلیل مشکلاتش را در زمین، میل به وحدت وجود و سخن گفتن از صفات جمالی و جلالی حق می‌داند و در سرّ جوهر پیامبر، عشق، ذوق، دیدار خداوند، افتادن نقش خداوند در جهان، تفاوت زاهد و عاشق، فنا و رؤیت ابلیس سخن می‌گوید و سپس از سخن شیطان درباره فرزند آدم، که به‌راحتی در مقابل شیطان تسلیم می‌شوند، یاد می‌کند.

در اینجا نکته ظریفی بین نظام فکری سنایی و اقبال در جریان سیر صعودی به عالم بالا وجود دارد و آن مسئله خردگرایی است. این دو شاعر همان‌طور که در آثارشان پیداست، خردگرا هستند و مانند برخی از شاعران عارف دیگر، عقل‌ستیزی نمی‌کنند؛ اما نگاه و رویکرد سنایی و اقبال به عقل و عشق در سیرالعباد و جاویدنامه کمی با یکدیگر متفاوت است. البته با وجود خردگرایی سنایی باید در نظر داشته باشیم که عرفان او، متمایل به شرع و دین است. در سیرالعباد کاملاً مشهود است که سنایی سفر عرفانی خود را با همراهی و راهنمایی عقل کل آغاز می‌کند. به بیانی دیگر می‌توان گفت او زمام امور خود را در این سفر به دست عقل (نفس عاقله) سپرده است. او می‌گوید: در ابتدای صعود، به دنبال رهبری بودم که به فریادم برسد. روز آخر در راه باریکی، میان تاریکی‌ها به نوری برخورددم. آن نور نفس عاقله یا عقل مستفاد بود که آن را به پیرمردی لطیف و روحانی تشبیه می‌کند و تمامی صفات عقل مستفاد را به ترتیب در ادامه توضیح می‌دهد و بعد از گذر از فلک‌الافلاک با عقل کل همراه می‌شود و به وصف کزو بیان می‌پردازد. در نهایت به مقامی راه می‌برد که عقل کل در آنجا تجلی کرده است و به کمک پیر غرایز را تعدیل می‌کند و نفوس شریر را که به‌صورت حیواناتی مودّی درآمده بودند، زیر پا می‌نهد.

ابلیس در باور اقبال، تجسم عقل واقع‌گراست؛ حال آنکه جوهر آدمی عشق به کمال و بی‌کرانی است. اقبال از تضادی نمادین که برای مردم شرق بسیار آشناست، سود جسته است. وی تمدن و تکنولوژی غرب را که زاینده اندیشه ماده‌گرای غرب بوده و آن را برای معنویت شرق زیان‌آور می‌داند، به عقل و خرد جزئی تعبیر کرده که چون از عشق عاری است، نمی‌تواند به حقیقت راه یابد. او در همه آثارش عقل و عشق را مکمل یکدیگر معرفی می‌کند که هیچ‌یک بدون دیگری ثمری ندارد. تأکید او بر اهمیت عشق در برابر عقل هرگز به این معنا نیست که او منکر عقل است. اعتراض او این است که میان این دو باید تعادلی خاص برقرار باشد و شرقیان باید بکوشند تا مرتکب خطای غربیان نشوند و یکی از این دو را انکار نکنند.

بعد از فلک مشتری، نوبت به گردش در فلک زحل یا «عالم زئارپوش» می‌رسد. به نظر می‌آید اقبال در این نام‌گذاری، به عقیده قدما که سیاره زحل را نحس اکبر می‌دانستند، توجه داشته است. او در این فلک، ارواح رذیله و خائنی چون جعفر بنگالی و صادق دکنی را، که به هند خیانت کرده‌اند، در حال مجازات شدن می‌بیند. در ادامه درباره نیچه می‌گوید غرب و فرنگ به دلیل عقل پرستی، مکان مناسبی برای پرورش عقاید او نیست، غربیان او را درک نکرده‌اند. از سوی دیگر نیچه نیز در درک ذات حق تعالی و ماهیت او تلاش کرد؛ ولی چون در این راه تمام توجهش به عقل بود، عاجز ماند (همو، ص ۴۱۳). اقبال بهشت و جهنم را حاصل اعمال انسان می‌داند و در لحظه خروج از بهشت، خداوند بر اقبال متجلی می‌شود و او را راهنمایی می‌کند.

### نتیجه‌گیری

جاویدنامه، نظر ساخت و محتوا، تحت تأثیر سیرالعباد سنایی است. این دو اثر را می‌توان از انواع سفرنامه‌های تمثیلی به حساب آورد که با عنوان «رؤیایی» مشخص شده‌اند. این گونه داستان‌ها، ساختاری چون رؤیا و سفر دارند که در هر دو اثر مشترک است. از نظر عناصر داستان نیز شخصیت مهم و محوری آن‌ها، راهنما و مرشد است که این سفرها به راهبری او صورت می‌گیرد. در جاویدنامه، «مولانا» و در سیرالعباد، «عقل کل» راهنماست. طی کردن مراحل مختلف سفرها و گذشتن از افلاک در هر دو اثر، مشترک و کاملاً شبیه به هم است. خصوصیات افلاک در این داستان‌ها همان است که قدما به آن اعتقاد دارند. تأثیر سنایی را چه از نظر فکری و معنوی و چه از لحاظ شعری در جاویدنامه اقبال می‌توان دید.

هم سنایی و هم اقبال به شیوه خود کوشیدند تا در دوران خویش اسلام را از نو کشف کنند و برای پر کردن شکاف بین اندیشه‌ها و اعمال مذهبی تلاش کردند و از درویشی و تمایلات فاسد صوفیانه انتقاد کردند. این دو، رساننده پیام و هدایت‌کننده ایمان و امیدی بودند که انسان‌های بسیاری را به حرکت درمی‌آورد؛ اما در عین حال تفاوت‌هایی نیز در اندیشه‌هایشان مشاهده می‌شود. در آثار سنایی و اقبال، اندیشه و تجربه توأمان است؛ اما نکته جالب توجه اینکه تلخیص افکار اقبال، بی‌آنکه آسیبی بر روح اثر وارد سازد، نسبتاً آسان‌تر از افکار سنایی در سیرالعباد است.

اساسی‌ترین بن‌مایه سیرالعباد و جاویدنامه آرکی‌تایپ صعود یا سفر است. قصه سالکی که می‌خواهد از ایگو (من) به سوپرایگو (فرامن) که تنها راه آن مرگ ارادی است، برود. ویژگی عرفانی زبان

سیرالعباد و جاویدنامه، سمبلیک و رمزی بودن آنهاست و هر دو شاعر طبق روش عرفا، از زبان اشارت، مانند رمز، تمثیل و... برای بیان مطالب بسیار دقیق و لطیف عرفانی استفاده کرده‌اند. در جاویدنامه، زبان صریح‌تر است و اقبال بیانش را به زیور صنایع ادبی آراسته است. آزمون‌ها، عبور از تاریکی، گذشتن از آب در سیرالعباد، و گذشتن از گذرگاه‌های وحشتناک در هر دو اثر، می‌تواند نماد، سمبل و صورتی از برخی آرکی‌تایپ‌های جهانی و حتی هند و ایرانی باشد. همچنین سفر و صعود که نوعی معراج‌نامه است، در ادبیات ایران و جهان از گذشته تا به حال وجود داشته و در این اثرها بسیار چشمگیر است. موتیف مرگ و حیات دوباره که زائیده آثار دینی است، در اکثر معراج‌نامه‌های جهانی نیز به چشم می‌خورد. این‌ها آثاری هستند که روح دینی بر آن‌ها حاکم است و در میان همه مللی که تحت تأثیر شریعت هستند، چنین آثاری وجود دارد.

### منابع

- اقبال لاهوری، محمد، کلیات، مقدمه و شرح احمد سروش، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳.  
برنامقدم، محمد، درآمدی بر سیر اندیشه در ایران (مانی و مزدک)، نوید، آلمان غربی، بی‌تا.  
پورجوادی، نصرالله، درآمدی بر فلسفه فلوطین، انجمن فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۸.  
پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرغ، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۲.  
تقی‌زاده، سید حسن، مانی و دین او، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۵.  
سنایی غزنوی، مجلدود بن آدم (۱)، دیوان، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.  
\_\_\_\_\_ (۲)، سیرالعباد الی المعاد، به کوشش رضا مایل هروی، بیهقی، کابل، ۱۳۶۵.  
عبدالحکیم، خلیفه، مولوی، نیچه و اقبال، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، حکمت، تهران، ۱۳۷۰.  
کرین، هانری، ابن سینا و تمثیل عرفانی، ترجمه ان‌شاءالله رحمتی، جامی، تهران، ۱۳۸۹.  
کفافی، محمد عبدالسلام، ادبیات تطبیقی: پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی، ترجمه سیدحسین سیدی، به‌نشر، ۱۳۸۲.  
مصفا، محمدجعفر، با پیر بلخ، پریشان، تهران، ۱۳۸۴.  
مورنو، آنتونیو، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، مرکز، تهران، ۱۳۷۶.  
نصر، سیدحسن، معارف اسلامی در جهان معاصر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.  
ویدن‌گرن، گنو، مانی و تعلیمات او، ترجمه زهت صفایی اصفهانی، مرکز، تهران، ۱۳۷۶.